

معرفی المعجم فی آثار ملوک العجم (تاریخ معجم) و نویسنده آن "شرف الدین فضل الله حسینی قزوینی"

دکتر محمد اسماعیل حنفی

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بیرجند

چکیده

شرف الدین فضل الله حسینی قزوینی، نویسنده و شاعر قرون هفتم و هشتم است که با امرای فضلویه یا لوبزرگ معاصر بوده، و اتابک نصره الدین احمدلر (۶۹۵-۷۳۰ هـ) را مدح کرده است. از آثار او یکی کتاب 'المعجم فی آثار ملوک العجم' است و دیگری 'ال ترسل النصرتیه' نام دارد، وی شعر هم می سروده و 'شرف' تخلص می کرده است. سال تولد وی ۶۶۰ و هنگام وفاتش ۷۴۰ هجری قمری است. کتاب المعجم فی آثار ملوک العجم نثری آمیخته به شعر دارد که بعضی اشعار از مؤلف است و بعضی را از دیگر شاعران گرفته است. سبک کتاب نمونه ای از نثر فنی است و مختصات آن عبارتند از: اطاله کلام، به کارگیری لغات دشوار و مهجور، استفاده از آیات قرآن و احادیث نبوی، استفاده از ضرب المثلهای عربی و فارسی و سخنان حکیمانه.

نویسنده از شعر و نثر دیگران بهره فراوان گرفته که به نام بعضی اشاره کرده و نام عده ای را ذکر نکرده است. موضوع کتاب، تاریخ ایران است از قدیمترین ایام - یعنی از روزگار کیومرث - تا اتوشروان، اما چون به ظاهر کلام بیش از محتوای تاریخی آن توجه داشته، گزارش های او اعتبار تاریخی چندانی ندارد.

در بررسی مختصات دستوری این کتاب به مواردی از کهنگی استعمال افعال و کلمات برمی خوریم. با دقت

در مسائل بلاغی کتاب متوجه می‌شویم که برای آرایش کلام از بسیاری آرایه‌های ادبی (صنایع لفظی و معنوی) بهره‌گرفته است که نمونه‌هایی در این مقاله آورده شده است.

واژگان کلیدی: کتاب المعجم، آیات قرآن، احادیث نبوی، سجع و ترصیع، نثر کتاب.

مقدمه

با وجود این که کتاب "المعجم فی آثار ملوک العجم" تألیف شرف‌الدین فضل‌الله حسینی قزوینی از آثار خوب ادبی قرن هشتم هجری است و مدتها به عنوان کتاب درسی تدریس می‌شده اما تاکنون تصحیح علمی و دقیقی به همراه توضیح مشکلات آن منتشر نشده بود جز یکبار که در حدود ۱۲۰ سال پیش به چاپ سنگی رسیده بود. من به راهنمایی استاد ارجمند جناب آقای دکتر محمدفاضلی، تصحیح و توضیح این کتاب را به عهده گرفتم و پس از یک سال و نیم کار، آن را به پایان رساندم. این مقاله به معرفی کتاب و نویسنده آن پرداخته است.

شرف‌الدین فضل‌الله حسینی قزوینی، ادیب، شاعر و منشی معروف قرن هفتم و هشتم است، محمدبن بدر جاجرمی از او با عناوین "الامام الفاضل، افتخار شعراء المتأخرین" در مجموعه خود یاد کرده، و این نشانه شهرتی است که شرف‌الدین به عهد خود در شاعری داشته است حال آن که در روزگاران بعد شهرتش به سبب اثر منشور معروف اوست به نام "المعجم فی آثار ملوک العجم". ولادت شرف‌الدین فضل‌الله قزوینی در حدود سال ۶۶۰ هجری در قزوین اتفاق افتاد، در سال ۷۳۲ که در دشت اوجان به توسط خواجه غیاث‌الدین محمد به خدمت اولجایتوراہ یافته و با خواجه به تبریز آمده، هفتاد و اند سال داشته است.

شرف‌الدین بعد از کسب فضایل مدتی در خدمت وزرای ایلخان و چندگاهی نیز در درگاه اتابک نصرت‌الدین احمدلر (۶۹۵-۷۳۰) از امرای فضلیه یا لر بزرگ می‌زیست، و از ممدوحان معروف او همان اتابک مذکور، و خواجه غیاث‌الدین و خواجه شمس‌الدین حسین بغال از وزرای عهد او بوده‌اند، وفاتش در حدود سال ۷۴۰ هجری اتفاق افتاد. (۱)

ممدوح شرف الدین قزوینی، نصره‌الدین احمد از اتابکان لرستان است که از سال ۵۴۳ تا ۷۴۰ هـ ق بر شوشتر و حویزه و بصره حکومت کردند و پایتخت آنان ایذه (مال امیر) بوده است. دولت اتابکان لرستان بعد از وفات افراسیاب ثانی منقرض گردید، ولی عده‌ای از بازماندگان او تا سال ۸۲۷ در ناحیه لر کوچک حکومت کردند. (۲)

از آثار او یکی همین المعجم فی آثار ملوک العجم است که درباره آن بیشتر خواهیم گفت و اثر دیگرش کتابی است به نام "الترسل النصریه" که بعد از سال ۷۲۷ هجری به نام اتابک نصره‌الدین در فن انشاء و ترسل نوشته است.

شعر وی: شرف‌الدین فضل‌الله در قصاید خود غیاث‌الدین محمد و شمس‌الدین بغال و اتابک نصره‌الدین را مدح می‌کرده، و در شعر "شرف" تخلص می‌نموده است. از اشعار او در جنگها و مجموعه‌های اشعار مقداری پراکنده است، از آن جمله قصیده‌ای مصنوع است که شرف‌الدین آن را به پیروی از قصیده مشهور جمال‌الدین محمد بن ابوبکر قوامی مطرزی موسوم به "بدایع الاسحار فی صنایع الاشعار" سروده و آن را "نزهة الابصار فی معرفة بحور الاشعار" نامیده است با این مطلع:

از اعتدال نسیم صبای عنبر بار
عروس گل بخرامید سوی صُفّه بار (۳)

علاوه بر این در کتاب المعجم فی آثار ملوک العجم هم قسمت عمده اشعاری که آمده، سروده خود شرف‌الدین فضل‌الله حسینی است که متناسب با مقام و مقال سروده است.

قبل از معرفی کتاب المعجم فی آثار ملوک العجم لازم است مختصات نشرق‌های هفتم و هشتم را باختصار بیاوریم، زیرا آن خصوصیات بر این کتاب تطبیق می‌کند. یکی از مختصات انشاهای ساده قرنهای هفتم و هشتم فراوانی لغات عربی است و قطعاً در آثار مصنوع این فراوانی محسوس‌تر خواهد بود، و بنا به نوشته دکتر صفا "نثر مصنوع در این عهد همان اختصاصاتی را دارد که در پایان قرن ششم و آغاز قرن هفتم داشت، و مانند همان دوره در حقیقت همدرش و هم‌آهنگ با نثر ترسل پیش می‌رفت؛ قوس صعودی این شیوه تا اوایل قرن هشتم بالا می‌رود، و از

آن پس آهنگ زوال می‌کند.^(۴) کتاب المعجم فی آثار ملوک العجم در همین اوج مصنوع نویسی تألیف شده است و این تصنع و تکلف را در جای جای کتاب بخصوص در صفحات آغازی و مباحث اعتقادی و اخلاقی و معرفی اشخاص می‌بینیم، بنابراین سبک نگارش کتاب، سبکی مصنوع و مزین و مشکل به روش منشیان است، "سرسلسله مؤلفان این گونه نثر، عظاملک جوینی صاحب تاریخ جهانگشاست، وی تاریخ خود را در پاره‌ای موارد به نثر مزین و شیوایی که گاه تا آسمان شعر اوج می‌گیرد به نگارش درآورده."^(۵)

عظاملک یکجا تسلیم شیوه ترسلان نبود بلکه تصنع و تزین کلام برای او حکم نوعی ذوق آزمایی و سخن آرایی داشت، اما پیروان وی به حقیقت و معنی کار استاد پی نبردند^(۶) دکتر صفا، "شرف‌الدین قزوینی" را یکی از نبال‌کنندگان سبک جوینی معرفی کرده است که مطالعه در آثار آنان نشان می‌دهد که همگی آنها انشاء مزین و آراسته بایان قرن ششم و آغاز قرن هفتم را به انشایی کاملاً مصنوع و حتی متصنع و متکلف تبدیل نموده، از این راه مقدمات زوال آن را فراهم ساخته‌اند^(۷) ایشان در مورد تعجب‌کنندگان شیوه عظاملک چنین اظهارنظر داشته‌اند "کسی از آن میان نتوانست از توانایی عظاملک در این شیوه برخوردار باشد"^(۸)

مختصات نثر کتاب: نثر کتاب نثری است آمیخته به شعر؛ اشعار فارسی این کتاب بیش از ۱۱۵۰ بیت است و حدود ۲۶۰ شعر عربی هم در این کتاب آمده است. نویسنده گاهی به تناسب مقام و مقال از خود یا دیگر شاعران اشعاری آورده است، اشعار خود او به استواری نثرش نیست اما به هر حال نشانه آن است که در شاعری دستی دارد. در استفاده از شعر یا نثر دیگران هیچ منعی نمی‌بیند، گاهی با ذکر نام و گاهی بدون ذکر نام اشعاری نقل می‌کند، و گاهی شعر دیگران را با تغییرات جزئی در لفظ یا معنی می‌آورد تا بر رونق کلام خویش بیفزاید.

نکته‌ای که مورد توجه ناقدان و سخن‌سنجانی چون ملک‌الشعرای بهار قرار گرفته، توجه به تناسب نظم و نثر است، وی معتقد است: «غیر از کلیله که تا حدی این رعایت در آن شده است سایر کتب ادبی از این حیث ناتمام است... در رسایل بهاء‌الدین بغدادی نظم مناسب کمتر است، همچنین مرزبان‌نامه از این حیث فقیر است و به پای کلیله نمی‌رسد...، و صاف‌الحضره در حسن انتخاب شعر دقت نکرده، و غالب اشعار را از خود آورده، و گاهی شعرهای دور و دراز و مفضل ذکر کرده است، و گاهی هم در صفحه‌ای به یک مصراع یا یک بیت قناعت ورزیده است، اما شیخ سعدی در این رشته بهتر از همه از عهده برآمده است، و اگر کسی اعتراض کند که این از آن است که وی به شعر خود قناعت کرده، و برای چنین کسی این رعایت دشوار نیست، گوئیم: و صاف و مؤلف تاریخ معجم نیز چنین کرده‌اند، معهذا تناسب را رعایت نکرده‌اند.»^(۹)

اطالة کلام یا تطویل سخن

اطالة کلام ویژگی دیگری است که در این کتاب به چشم می‌خورد و از خصوصیات نثر فنی این دوره است. نویسندگان در بسیاری از موارد کوتاه‌گویی را رها کرده و برای یک معنی کوتاه از کلمات و عبارات دور و دراز بهره‌جسته است تا بتواند در برابر خواننده کتاب جلوه‌های گوناگون ادبی پدید آورد. مثلاً در مورد خوی و سرشت ضحاک به جای این که ستمگری او را در کوتاه‌ترین عبارت بیان کند، می‌نویسد: «مشهور است که ضحاک پادشاهی پرخاشجوی و شهریاری درشت خوی بود، سموم خشمی که آب حیات را طبیعت آذر دادی، و ژاله را در چشم ابرشعله‌اخر ساختی، چون فلک بر پیر و جوان نبخشودی، و چون اجل برخورد درشت ابقا نکردی، غرن ملک و نخوت‌شاهی و سطوت جبروت و شیطنت غرور، طبع او را چنان بر لجاج باعث بودند که به کفایت امور و موافقت جمهور التفات نمی‌نمود، و نرط کبریا و وفور عظمت بر بلندی قدر و کمال حشمت، شیطان نفس بدفرمای او را بدان می‌داشت که از سمت جور و بیداد تفادی نمی‌جست، گویی از خشم خدای آفریده بود، و به شیر مقت و غذای غضب او پرورش یافته

بود. ^(۱۰) می‌بینیم که معانی در پرده‌ای از الفاظ و ترکیبات و صنایع لفظی پوشیده شده است، چنان که خواننده را به جای این که به مطالب تاریخی متوجه سازد، به الفاظ و ترکیبات جلب می‌کند، که اگر سخن، ساده، کوتاه، و بدون سجع و موازنه و تلمیح و تشبیه بیان می‌شد هیچگونه لطف و زیبایی نداشت.

نمونه دیگر به جای این که بگوید: (در پیری دعا کردم تا خدا به من فرزندی بدهد و او هم دعا را پذیرفت و فرزندی عطا کرد) می‌گوید: "شبهای تاریک به صومعه‌های دور و نزدیک رفتم و رو و پیشانی به زمین عجز و ناتوانی نهادم، و در حال پیری و اسیری، افتان و خیزان چراغ و اشتعل الرأس شیباً" بر فرق گرفتم و به غربال مژگان چون خاک بیزان، تراب هر محراب بیختم تا تیر دعا تأثیر کرد، و از گشاد کمان "رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا" بر نشانه "إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ" کارگر آمد، و دایه الطافِ کردگار پسر در مهد رضاع، به شیر اصطناع پرورده در کنارم نهاد. ^(۱۱)

بیان یک مضمون به صورتهای مختلف هم یکی دیگر از مختصات سبکی این کتاب است که گونه‌ای از تطویل کلام شمرده می‌شود: مثلاً

إِنْ فَرِيدُونَ لَمْ يَكُنْ مَلِكًا وَلَمْ يَكُنْ بِالْعَبِيرِ مَعْجُونًا

بِالْبِرِّ وَالْجُودِ نَالَ مَرْتَبَةً فَجَدُّ وَأَخْسِنُ تَكُنْ فَرِيدُونَ

ترجمه:

فریدون فرخ فرشته نبود زمشک و زعنبر سرشته نبود

به داد و دهش یافت او نیکویی تو داد و دهش کن فریدون تویی ^(۱۲)

آهنگ جمله‌ها و به کارگیری لغات مهجور و دشوار:

خصوصیت دیگر نثر فنی که جزو عوامل زیبایی آن نیز به شمار می‌آید، آهنگ کلمات در جمله است که با تقارن و تناسب الفاظ و ترکیبات دیگر حاصل می‌شود، و با ترکیبات هم‌آهنگی در سجع‌ها و قرینه‌های جمله‌ها به کار رفته است. تنها چیزی که بوجب انتخاب این‌گونه کلمات و

پدید آوردن ترکیبات می‌شود، آهنگ یا وزن آن کلمات است، مثلاً: "صانعی که به قلم قدرت بر لوح فطرت نقش موجودات بنگاشت و بر صحیفهٔ ایجاد به خامهٔ ابداع و اختراع صورت آفرینش را نیرنگ زد، مبدعی که بدایع صنایع نامحشورش ردای قبول بر دوش عقول انداخت و به میامن ترکیب "کاف" و "نون" که مستجمع فنون حکم و مستلزم انواع نعم است، خلعت خلقت و لباس کرامت پیرایهٔ وجود موجودات ساخت." (۱۳) بسیاری از لغات و ترکیباتی که برای سجع یا هم آهنگی جمله‌ها برگزیده شده‌اند، کاربرد کمی دارند، و آنهایی که به کار می‌روند، اغلب مخصوص آثار نثر فنی است که تعدادی از آنها ذیلاً آمده است:

رضاب، مُنَج، نَحْل، مُقَرَّنَسْر، اَرْبَاع، اَصْقَاع، اِنْجَاء، اَرْجَاء، عَصَات، حُمَات، كُمَات، بَلُوج، وِلُوج - قِنُو - صِنُو - تَهْوَر - تَمْر - اَمِن السَّرْب - صَافِي الشَّرْب - فِدَام - فِطَام - اِعْطَاف - اِرْدَاف.

استفاده از آیات قرآن و احادیث نبوی

خصوصیت دیگر به کارگیری آیات قرآن و احادیث نبوی و ضرب‌المثلهای عربی و فارسی و اشعار و سخنان حکیمانه است که در جای جای این کتاب دیده می‌شود، و نشانه‌ای از وسعت معلومات و نیروی حافظه و قدرت نویسندگی شرف‌الدین حسینی قزوینی است. استفاده از این شیوه گاهی برای تأیید موضوع و گاهی به منظور اطالهٔ کلام و کشاندن سخن از موضوعی به موضوع دیگری است که در صفحات اولیهٔ کتاب بیشتر با آن روبه‌رو هستیم. مثلاً:

حکمی که در لعاب مگسی حقیر فایدهٔ "فیه شِفَاءٌ لِلنَّاسِ" تعبیه ساخت، و در رضاب کرمی ضعیف سر "ثِيَابٌ سُندُسٌ خُضْرٌ وَاسْتَبْرَقٌ" ودیعت نهاد، یکی را بر کران قصری مسدس طریق ادخار شمع و انگبین بنمود، و دیگری را در میان گنبد مقرنس صنعت نسج حریر و پرنیان پیاموخت.

نقش بند قدرتش در کارگاه "كُنْ فَكَانَ" چو گرفت از راه دانش کلک فطرت در بنان
از لعاب مُنَج و نَحْل آورد شمع و انگبین وز رضاب کرم قز دیسا تنبید و پرنیان

قیومی که منشور نورستگانِ باغ وجود را، اعنی، کبودپیشانِ صوامع افلاک که به لمعه برقی
 "أَنْسَ مِنْ جَانِبِ الطَّوْرِ نَارًا" در تیه طب و بیداء حیرت حیران مانده‌اند. همه هستند سرگردان چو پرگار
 پدید آرنده خود را طلبکار در آن گردش نه مستند و نه هشیار
 نه در خوابند ز آن حالت نه بیدار تو خوش خفته ویشان در ره ار
 همی بوسند خاکِ درگه او به توییغ "أَنَا زَيْنَا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ" مَوْشَحْ گردانید. (۱۴)

نمونه‌ای از تلمیح به آیات قرآن

داعی لطفش چون به مظاهرت خلیل بنشست، عنان احراق از دست طبیعت سرکش در ر بود،
 و ساعی احسانش چون به مساعدت کلیم برخاست لگام امساک بر سر آبِ مَوَاجِ طوفان کرد (شعر)
 چون نسیم عنایتش بوزید بر تل سالکانِ راه هُدئی
 نار نمرود شد بهار خلیل آب دریا وقایه موسی (۱۵)
 "خلیل" لقب حضرت ابراهیم (ع) است و مأخوذ است از آیه ۱۲۵ سوره نسا: "وَاتَّخَذَ اللَّهُ
 اِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا" و "کلیم" لقب حضرت موسی (ع) است و برگرفته از آیه ۱۶۴ سوره نساء: "وَكَلَّمَ اللَّهُ
 مُوسَى تَكْلِيمًا" و معنی عبارت چنین است: وقتی که لطف خداوند به یاری و پشتیبانی ابراهیم (ع)
 آمد توان سوختن را از آتش گرفت و زمانی که موجبات حفظ یا نیکی خدا به یاری موسی (ع)
 آمد، بر آب مسلط شد چنان که موسی را غرق نکرد، این معنی به صورتی زیبا در شعر بعدش آمده
 است: نار نمرود شد بهار خلیل آب دریا وقایه موسی
 نمرود پادشاه معاصر حضرت ابراهیم (ع) است که دستور داد آن حضرت را به آتش افکنند و
 آتش بر ابراهیم (ع) سرد و سلامت شد که اشاره است به آیه ۶۹ سوره انبیا: "قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا و
 سَلَامًا عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ".

مثال دیگر:

به زاری عندلیب از گل وفا جوی گل از گهواره چون عیسی سخن گری (۱۶)

که تلمیح است به "و یكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ" (۱۷)

تضمین آیه قرآن:

جهان همواره بر یک حال نبود لَعَلَّ اللَّهَ يُخْدِثَ بَعْدَ ذَلِكَ (۱۸)

یا:

زهی شربت که در خون می زندگام به امید "سَقِيهِمْ رَبُّهُمْ" جام (۱۹)

گاهی در اقتباس و تضمین آیات و احادیث راه افراط در پیش گرفته و بسیاری از آیات را به عنوان مضاف الیه و یا صفت و در حکم یک کلمه به کار برده است:

حکمت "كُلُّ الْيَنَارِ رَاجِعُونَ" چنان اقتضا کرد که چون نفس انسانی را لا یتبد است با فطرت اولی

پیوست و روح قدسی را ناگزیر با مرکز اصلی رجوع کرد و ارباب معرفت را به جذبات روحانی از

حضيض خِطَّةٔ تقلید به اوج فلک توحید رسانید و عالم معقول و محسوس را که اشارت است به

سر "سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَ فِي اَنْفُسِهِمْ" در نظر سالکان محجبه تحقیق و زایران کعبه توفیق

هویدا و روشن گردانید و غرایب ملک و بدایع ملکوت را بر دیده ارباب بصیرت به حکم "أَوَلَمْ

يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ" عرض داد و جراید اعمال حسنات و سیئات هر کس را بر

مصدق "وَكُلِّ اِنْسَانٍ اَلْزَمْنَاهُ طَائِرَةً فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا" تبیحه وار در

جیب انداخت تا در روز عرض اکبر که "يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحَضَّرًا وَ مَّا عَمِلَتْ مِنْ

سُوِّ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ اَمَدًا بَعِيدًا" نفس هر یک را به استحقاق اَفَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ فِي

عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ وَ اَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ" به مقام "لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مِمَّا اَكْتَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا

مِمَّا اَكْتَسَبَتْ" واصل شود. (۲۰)

ضرب المثلهای عربی و احادیث هم در حکم مضاف الیه واقع می شود مانند: و سنت پدر که

"مَنْ اَشْبَهَ اَبَاهُ فَمَا ظَلَمَ" در انتهاج مناهج غربت و عزلت نگاه داشتی. (۲۱)

... از سوء خانت و وخامت عاقبت ظلم که "الظُّلْمُ أَدْعَى شَيْءٍ إِلَى تَغْيِيرِ نِعْمَةٍ" عاقلانه بازاندیشید... و از اشارتِ "اتَّقُوا ذَعْوَةَ الْمَظْلُومِ" خود را به تغافل مرسوم نگرداند. (۲۲)

... فرزندان ایشان بر مصداقِ "فَأَبَواهُ يَهُودَانِهِ وَيُنَصِّرَانِهِ وَيُمَجِّسَانِهِ" به تقلید بت پرستی آغاز نهادند و گفتند: "هَذَا شَفَعَاءُنَا عِنْدَ اللَّهِ" (۲۳)

ارسال مثل:

خود را بیش از این به پختن سودای خام و عشوه و غرور و طمع محال در میدان هوا جس ظنون مجنون وار هایم و سرگردان کردن، آب در هاون سودن و آهن سرد کوفتن است. (۲۴)

در تمثیت امور سیاسی بر مقتضای "لَيْسَ مِنَ الْعَدْلِ شُرْعَةُ الْعَدْلِ" شتاب زدگی ننماید. (۲۵)

بر مضمون "فِي الصَّيْفِ ضَيَّعَتِ اللَّبْنُ" به استدراکِ نایت، عمر ضایع کردن از مذهب حزم دور نماید. (۲۶)

استفاده از آثار دیگران:

شرف‌الدین فضل‌الله حسینی قزوینی مؤلف کتاب المعجم فی آثار ملوک العجم در تألیف کتاب خویش از کتب بسیاری بهره گرفته است؛ در بعضی موارد نام صاحب اثر ذکر شده و در بسیاری از موارد از شاعر یا نویسنده‌ای که سخنش را آورده، هیچ یادی نکرده است؛ از جمله بهره‌گیری‌های مؤلف از آثار دیگران، مقدمه کتاب است که حدود بیست صفحه آن با مقدمه "المعجم فی معایر اشعار العجم" یکی است، تنها تفاوت آن که بعضی صفحات جابه‌جا شده یا کلماتی کاسته و اضافه شده است و بعضی صفحات را بدون کم و زیاد نقل کرده است؛ کار دیگر وی آوردن اشعار از شاعران عرب یا ایرانی است که به نام آنها اشاره‌ای نکرده و گاهی با پس و پیش کردن کلمات و افزودن اشعاری به دنبال شعر فردوسی یا سعدی و دیگران... یا تغییر و تبدیل آنها شعر تازه‌ای پدید آورده است.

در بخش نثر هم عبارات، مفاهیم و مضامینی از دیگر کتب ادبی مانند نقشه‌المصدر،

مرزبان‌نامه، کليلة و دمنه، جهانگشای جوینی و المعجم فی معایر اشعار العجم و اشعاری از سعدی، فردوسی، نظامی، انوری، خاقانی، عثمان مختاری، سنایی، ... دیده می‌شود. مسأله، نیست موضوع کتاب: آثار ملوک العجم در تاریخ ایران، و نیز آثار ملوک العجم در تاریخ ایران، و نیز آثار ملوک العجم در تاریخ ایران.

کتاب المعجم فی آثار ملوک العجم در تاریخ ایران است و در آن شرح حال پادشاهان اساطیری و تاریخی از قدیمترین روزگار یعنی از کیومرث، هوشنگ و طهمورث... تا انوشیروان دیده می‌شود. این کتاب شامل بیست و نه بخش است که پس از "افتتاح" و "ذکر سبب تألیف کتاب" قسمت تاریخی کتاب را با "ذکر پادشاهی کیومرث" آغاز می‌کند و بخش پایانی کتاب به "انوشیروان" اختصاص یافته است. این کتاب را می‌توان از جمله کتب تاریخی شمرد که نویسنده بیش از توجه به گزارش مسایل تاریخی، به آرایش ظواهر کلام پرداخته است و مصداق این تعریف دکتر خطیبی در کتاب فن نثر است: "در بسیاری از نثرهای تاریخی شیوهٔ اطناب به کار می‌رود، چنان‌که گاه تاریخ‌نویس آرایش کلام را بیش از بیان معنی در نظر داشته، و در هر مورد که سخن قضا می‌کرده است، تسلسل و توالی معنی را که در نثرهای تاریخی هدف اصلی است، از یاد برده و رشتهٔ کلام را به معنای شعری می‌پیوسته است چنان‌که نمونه‌های آن را در کتب تاریخی این عهد (قرنهای هفتم و هشتم) به کثرت می‌توان یافت." (۲۷)

معمولاً از تاریخ‌نویس انتظار می‌رود بیطرفی خود را در نوشتن حفظ کند اما مؤلف تاریخ المعجم فی آثار ملوک العجم تحت تأثیر اعتقادات خود گاهی در گزارش تاریخ از این قاعده سرباز می‌زند؛ برای اثبات این ادعا کافی است آنچه را دربارهٔ زردشت نوشته با سرودهٔ دقیقی مقایسه کنیم:

"آورده‌اند که زردشت مجوس در زمان او (گشتاسب) خروج کرد، و او شاگرد یکی از تلامذهٔ "ازمیا" بود - علیه السلام - چون مدتی خدمت او کرد راز کلمات او بعضی به تلقف یاد گرفت و آن را به عبارت نیکو ایراد نمود، از سر خذلان عنان به دست شیطان داد و دعوی اخبار از مغیبات کرد

و در دیگ دماغ سودای بیپرده پخت و در اثنای آن حال به خیانتی موسوم شد و در ستر ظلام شب، دواسبه، سه منزل یکی کرد، و چنان بگریخت که خورشید سایه او ندید و باد گرد او نشکافت تا به طرف آذربایجان افتاد و آنجا بنیاد دعوت نهاد و چون خلق چنان محب فتن اند که هنوز انگور حواش غوره است که سر عربده منستان دارند، جمعی بر او گرد آمدند و گفت: من پیغامبرم و روح لقدس مرا بر کشف اسرار غیب خبر می‌دهد و از حضرت یزدان وحی و پیغام به من می‌آورد، و چون این سخن شایع شد و ذکر او در افواه افتاد، و صفت کتاب "زند" بر زبانها مذکور گشت و در حضرت گشتاسب ستایش آن مکرر شد، رغبت به صحبت زردشت نمود، و تیمن به ملاقات او غنیمتی بزرگ شناخت و از حدود بلخ با عددی وعدتی تمام روی به جانب او نهاد و چون کار از غیبت به حضور کشید، چنان که مغناطیس به قوت جاذبه آهن را جذب کند، گشتاسب را ربهده خود کرد، و تابع دین و ملت او شد، و به مدارست و مذاکرت کتاب "زند" پازند اشتغال نمود و فرمود تا دوازده هزار پوست گاو را دباغت کردند و آن را بر مثال رق آهو مرز گردانیدند، و ترهات و مزخرفات طبع جامد و خاطر خامد آن مردود مخدول به زر و سیم محلول بر آن اوراق که مستحق احراق بود، الحاق کردند و گشتاسب چون به اصطخر مراجعت کرد، بفرمود تا دخمه‌ای ساختند و کتاب "زند" را به تعظیمی تمام آنجا بنهاد و گروهی را به محافظت آن برگماشت و عوام را از تعلیم آن نهی کرد و خواص را بر حفظ و مذاکرت آن ترغیب نمود و هر که در آن طعنی یا قدحی کرد، او را در عقابین عقوبت کشید تا چنان شد که خلائق به یکبار در عهد دولت او دین مجوس گرفتند و احکام آن را گردن نهادند و در گرداب کفر و لجه ضلالت غرقه شدند و روی شستن به بول چهارپایان و جمع آمدن با مادران و خواهران از قبیل مفررضات و مسنونات شمردند و این چند کلمه از مخترعات رأی تیره و ضمیر مکدر آن مطؤون ملعون است که: حق - عز و علا - مدتی دراز تنها بود و چون زمانی به تنهایی او مداد یافت، از طول مدت وحدت ملول شد و از ضجرت دراز فکرت بر نهاد او غبه کرد و اندیشه بر ذات او استیلا یافت و از ضجرت در آن فکرت ابلیس موجود شد، چون هیاتی زشت و هیکلی نفور داشت، از

كدورت صورت او نفرت گرفت و خواست که او را قهر کند ناچار بگریخت و مردود شد - تعالی
عما یَقُولُ الظَّالِمُونَ عُلوًّا کَبِیراً. (۲۸)

سخن دقیقی که منبعت از اعتقاد او نسبت به زرتشت است، در شاهنامه چنین نقل شده:

چو یکچند سالان بر آمد برین درختی پدید آمد اندر زمین

در ایوان گشناسب بر سوی کاخ درختی گشن بود بسیار شاخ

همه برگ وی پند و بارش خرد کسی کو خرد پرورد کی میرد

خبسته پی و نام او زردهشت که آهرمن بدکنش را بکشت

به شاه جهان گفت پیغمبرم ترا سوی یزدان همی رهبرم

جهان آفرین گفت پذیر دین نگه کن بر این آسمان و زمین

که بی خاک و آبش بر آورده ام نگه کن بدو تاش چون کرده ام

نگر تا نواند چنین کرد کس مگر من که هستم جهاندار و بس

گرایدونک دانی که من کردم این مرا خواند باید جهان آفرین

زگویند، پذیر به دین اوی بیاموز از او راه و آیین اوی

نگر تا چه گوید، بر آن کار کن خرد برگزین، این جهان خوار کن

بیاموز آیین و دین بهی که بی دین ناخوب باشد مهی

چو بشنید از او شاه به دین به پذیرفت از او راه و آیین به (۲۹)

ویزگیهای دستوری:

در این کتاب کهنگیهایی یافت می شود که تحت تأثیر آثار گذشتگان نوشته شده است:

۱ - آوردن فعل مفرد به جای فعل جمع با وجود قرینه لفظی

سلوک جاده عقوق و اعمال جانب حقوق را التزام نمودند و سر از خط فرمان و گردن از ربقه

پیمان بتافتند، و کلی همت و نهمت بر ابطال حق ولی نعمت مصروف داشت^(۳۰) که مصروف داشت^(۳۱) فعل مفرد است و به جای جمع آمده است. مثال دیگر: در حث و تحریص ایشان و قیام نمودن به احتشاد لشکر و استعداد عدت و آلت حرب مبالغت نمودند و فصلی بر آن سیاق مبنی بر عهد و میثاق و منبی از وفا و وفای پرداخت^(۳۱) 'پرداخت' به جای 'پرداختند'. یزد جرد بفرمود تا خداوندان علم نجوم زایجه طالع او بنهادند و در مواضع کواکب و وجود و دلایل آن نظر کرد^(۳۲) 'نظر کرد' به جای 'نظر کردند'.

۲- 'ی' استمراری:

هر مزین نرسی بر ضعفای رعایا ببخشودی و در ترازوی همت او خاک و زر و یاقوت و حجر یکسان بودی، و طالع او با عمارت موافقتی داشت، بر هر خراب که همت مصروف کردی، آبادان شدی و بر هر زمین بایر که بگذشتی از اثر کفایت او معمور گشتی^(۳۳) مثال دیگر: مال پاشیدی و گنج بخشیدی، و از فقر نیندیشیدی^(۳۴).

۳- 'ی' بیان خواب

او را به سبب آن ذوالقرنین خواندند که شبی آفتاب را در خواب دید مثال اسبی که زیران کشیده و بر پشت او سوار شده و هر دو پای گرد او درآورده و از قیروان به قاف شتافتی و از خاور به باختر تاختی:

چنان دید یک شب سکندر به خراب که در زیران داشتی آفتاب

بر او آلت جنگ می‌ساختی زایران به توران همی تاختی^(۳۵)

۴- ساختن فعل از اسم:

می‌شاند: به معنی شانه می‌کند در این شعر:

جهان به آب وفا روی عدل می‌شوید فلک به دست ظفر جعد ملک می‌شاند^(۳۶)

۵- ساختن صفات مرکب از اسم و بن فعل:

عنان باد پای خاک نورد آب سیر آتش نعل فرو گذاشت (۳۷)
 که در این عبارت، "باد پای" دو اسم، "خاک نورد" اسم و بن فعل، "آب سیر" دو اسم و "آتش نعل" دو اسم است که با افزودن اجزایی به عناصر اربعه صفت مرکب ساخته است و همه دلالت بر سرعت اسب دارد.

۶- آوردن صفت‌های طولانی:

گاهی به دنبال اسم صفتی می آید که یک کلمه نیست بلکه چند جمله و گاهی چند شعر است، مانند مثال زیر که برای "باره" سه بیت شعر را در حکم صفت آورده است:

تهمورث به نفس خویش "كَاللَّيْثِ الضَّائِلِ وَالتَّمْساحِ الهَائِلِ" بر باره
 رسنده ترز قضای و رونده تر ز خیال جهنده تر ز جهان و رونده تر ز مثل
 به گام او به گه پویه صعب گشته ذلول به پای او به گه سیر سهل گشته جبل
 به شب چو گام زند دست او بُود اعصم و گربه روز زند، پای او بُود ارجل
 در صفِ معرکه بایستاد (۳۸)

۷- آوردن مضاف الیه طولانی:

روزی چند بر عزیمتِ تطوافِ گردِ اطرافِ برآی، و چون مردانِ مُجَدَّ منطقه
 "عَلَى السُّعْيِ فِي طَلَبِ الْمَعَالِي وَ لَيْسَ عَيْ إِدْرَاكُ النَّجَاحِ"
 بر میان جان بند. (۳۹) که شعر، مضاف الیه "منطقه" است.

۸- آوردن فعل لازم به جای متعدی:

بردم از آن سوی فلک رخت و پخت ماندم از این سوی جهان خان و مان (۴۰)
 که فعل "ماندم" به جای "گذاشتم" به کار رفته است.

۹- آوردن اتباع:

در شعر فوق که 'رخت و پخت' و 'خان و مان' جزو اتباع‌اند.

نکات بلاغی در کتاب المعجم فی آثار ملوک العجم:

در این کتاب همانند دیگر کتب ثرفنی در تألیف کلام ابتدا به کلمات مترادف یا متوازی برمی‌خوریم که به منظور سجع یا ترصیع وارد جمله شده‌اند، سپس برای آرایش کلام، به صورت‌های مختلف با استفاده از تشبیهات و تمثیلات و استعارات گوناگون بیان می‌شوند. پربسامدترین صنعت سجع است و در این کتاب هر سه نوع سجع را می‌بینیم

۱- سجع متوازی: مبدعی که بدایع صنایع نام‌محورش ردای قبول بر دوش عقول انداخت (۴۱)

۲- سجع مطرف: کیست که... در حلقهٔ مدور از لعل ناب و یاقوت مذاب سی و در دانه درّ خوشاب و دیعت نهاد (۴۲)

۳- سجع متوازن: به نور علم و معرفت و وفور ترفیق و هدایت ایشان بیضهٔ ادیان و ملل و حوزهٔ شرایع و نحل آراسته داشت. (۴۳)

ترصیع: در کنج خانه نشستن و درها بر خود بستن شیوهٔ عجیباست و ارامل نه پیشهٔ اکابر و افاضل (۴۴)

یا: نطفهٔ مهین به سیاحت فرزند بهین گردد، و قطرهٔ ضعیف به سیاحت گرهر لطیف شود (۴۵)

سجع و ترصیع: چون برق خاطف و ریح عاصف سهول و مضاب و سهوب و شعاب آن مسافت در نوشت (۴۶)

شعر مسجع: به معنی شانه‌ساز که در پیشانی اشقیا را با نوشتانند و لاجرم بر او لالهٔ سعادت

غضنفر جوش، گردون گوش، آهن پوش خاراکن مصاف اندوز جنگ افروز اعدا سوز شیرانکن (۴۷)

جناس تام:

طور ایام صبی کز طور گرانتر است بگذشت (۴۸)

بهرام که او گور گرفتی همه سال این نادره بین که گور بهرام گرفت (۴۹)

جناس ناقص:

از نهیب تیغ و سهم تیر و ترس و ترس شاه چون گمان بردند کز هر سو سپاهی شد روان (۵۰)

جناس زاید:

قارن مقارن این حال در صف معرکه و قلب نبردگاه راند (۵۱)

گرچه هر دو به جبلت سنگاند فرق باشد ز منا تا به منات (۵۲)

جناس مرکب:

هر دَرّ و مرجان که ثَمَنِ ثَمَنِ هر یک دو مرجان است که از درج حافظه در دامن جان ریخت (۵۳) تنها با تنها دستبردی نمود (۵۴)

علاوه بر این از انواع جناس مطرف، خط، مضارع یا لاحق، لفظ، قلب و مکرر در صفحات مختلف کتاب یافت می‌شود که در بخش توضیحات به یکایک آنها اشاره کرده‌ام.

بهره‌گیری از اصطلاحات عددی و بازی با آنها:

نویسنده المعجم فی آثار ملوک العجم گاهی برای بیان غرض خود به ترتیب صفات شمارشی را همراه موصوفها می‌آورد که به نظر می‌رسد می‌خواهد هنری عرضه دارد، که در کتب بلاغی در این خصوص تعریفی نیافتیم. به این نمونه توجه کنید:

ناگاه، یک دو تن از آن سه چهار دیو خونخوار سوی آن شاه جهاندار شتافتند و سبک پنج شش

سنگ‌گران بر سر شهریار هفت اقلیم زدند تا طاووس روح و سیمرغ جانش از بالای قصر هشت

بهشت و کنگره کبریای نه آسمان در سلک آن ده مرد که به عشره مبشره موصوفانند منتظم

شد. (۵۵)

۸۵۷۱. ص ۱۱ و ۱۲. شرح: ...

۷۵۱۱. ص ۶ و ۷. شرح: ...

مثل دیگر

روزی سه چار پنج که در ششدر جهات
 از هفت عضو بسته این هشت منظر
 جهدی کنم مگر دل گمراه خویش را
 در حلقه ارادت اهل دل آورم (۵۶)

در زمینه تشبیه هم نمونه‌هایی از تشبیه محسوس به محسوس و تشبیه معقول به محسوس، و تشبیه معقول به معقول یافت می‌شود. نویسنده در مورد تشبیه متعدد، مفرد و مرکب و تفضیل بیشتر از شعر شاعران عرب استفاده کرده است که نیازی به نقل آنها نیست. مراعات نظیر، استعاره، تشخیص، طباق، تلمیح، اقتباس، ارسال مثل، تصحیف، مبالغه و اغراق و ابداع هم از جمله صنایع بدیعی است که نمونه‌های فراوانی در این کتاب دارد اما برای جلوگیری از اطاله کلام به همین اشاره‌ها بسنده شد.

نتیجه‌گیری

کتاب المعجم فی آثار ملوک النجم از نظر ادبی، کتابی ارزنده و در خور مطالعه و استفاده ادب‌است. در آن علاوه بر مطالب تاریخی، نکات ادبی و اخلاقی و اعتقادی یافت می‌شود. نمونه‌هایی از یکایک آرایه‌های ادبی در آن دیده می‌شود؛ مباحث دستوری کهن را می‌توان در آن جستجو کرد و مهمتر از همه مخزنی است از لغات و اصطلاحات مترادف و مهجور که در بسیاری از فرهنگهای فارسی دیده نمی‌شود. مطالعه اشعار و عبارات عربی و آیات و احادیث مندرج در این کتاب خواننده را بهتر در فهم آثار مشابه یاری می‌کند. امید است همچنان که این کتاب قبلاً به عنوان کتاب درسی مطرح بوده است، حالا هم عنوان کتاب درسی به خود بگیرد.

منابع و یادداشتها

- ۱- صفا، ذبیح‌ا...: تاریخ ادبیات در ایران، انتشارات ابن سینا، تهران، ج ۲، چاپ سوم، ۱۳۳۹، ص ۱۲۵۷.
- ۲- معین، محمد: فرهنگ فارسی، انتشارات امیرکبلی، تهران، ۱۳۴۵، ص ۲۱۲۵.
- ۳- صفا، ذبیح‌ا...: همان، ج ۲، ص ۱۲۵۸.
- ۴- صفا، ذبیح‌ا...: همان، ج ۳، ص ۱۱۵۷.

- ۵- صفاء ذبیح...: همان، ج ۳، ص ۱۱۵۷
- ۶- صفاء ذبیح...: همان، ج ۳، ص ۱۱۵۸
- ۷- صفاء ذبیح...: همان، ج ۳، ص ۱۱۵۸
- ۸- صفاء ذبیح...: همان، ج ۳، ص ۱۱۵۸
- ۹- بهار، محمدتقی: سبک‌شناسی، (دوره سه جلدی) ناشر کتابهای پرستو وابسته به انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ سوم، ۱۳۴۹، ج ۳، ص ۱۲۸.
- ۱۰- حسینی قزوینی شرف‌الدین: المعجم فی آثار ملوک العجم، (تصحیح نگارنده)، ص ۲۳۸.
- ۱۱- همان مأخذ، ص ۴۵.
- ۱۲- همان مأخذ، ص ۱۴۷.
- ۱۳- همان مأخذ، ص ۴۸.
- ۱۴- همان مأخذ، ص ۴۸، ۴۹.
- ۱۵- همان مأخذ، ص ۴۹.
- ۱۶- همان مأخذ، ص ۲۱۸.
- ۱۷- سورة آل عمران (۳)، آیه ۴۶.
- ۱۸- المعجم فی آثار ملوک العجم، ص ۱۱۰.
- ۱۹- همان مأخذ، ص ۵۰.
- ۲۰- همان مأخذ، ص ۵۱.
- ۲۱- همان مأخذ، ص ۱۰۶.
- ۲۲- همان مأخذ، ص ۱۵۹.
- ۲۳- همان مأخذ، ص ۱۹۹.
- ۲۴- همان مأخذ، ص ۲۹۰.
- ۲۵- همان مأخذ، ص ۱۵۲.
- ۲۶- همان مأخذ، ص ۱۲۱.
- ۲۷- خطیبی، دکتر حسین: فن نثر در ادب پارسی، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۶۶ هجری شمسی.
- ۲۸- المعجم فی آثار ملوک العجم، صص ۳۶۶-۳۶۷.
- ۲۹- فردوسی، ابوالقاسم: شاهنامه (چاپ مسکو) اداره انتشارات دانش، آکادمی علوم اتحاد شوروی، جلد اول، بدون تاریخ، جلد نهم، سال انتشار، ۱۹۷۱ میلادی.
- ۳۰- همان مأخذ، ص ۹۲.
- ۳۱- همان مأخذ، ص ۹۳.

- ۳۲- همان مأخذ، ص ۲۹۲. ۷۵۱۱ ره ۶۱ ج ۱ ناله ... اوجیه، دلفه - ۵
- ۳۳- همان مأخذ، ص ۲۸۱. ۸۵۱۱ ره ۶۱ ج ۱ ناله ... اوجیه، دلفه - ۶
- ۳۴- همان مأخذ، ص ۳۰۸. ۸۵۱۱ ره ۶۱ ج ۱ ناله ... اوجیه، دلفه - ۷
- ۳۵- همان مأخذ، ص ۲۴۵. ۸۵۱۱ ره ۶۱ ج ۱ ناله ... اوجیه، دلفه - ۸
- ۳۶- همان مأخذ، ص ۱۰۰. ۱۰۰۰ ره ۱۰۰ ج ۱ ناله ... اوجیه، دلفه - ۹
- ۳۷- همان مأخذ، ص ۱۰۳. ۱۰۰۰ ره ۱۰۰ ج ۱ ناله ... اوجیه، دلفه - ۱۰
- ۳۸- همان مأخذ، ص ۱۰۵. ۱۰۰۰ ره ۱۰۰ ج ۱ ناله ... اوجیه، دلفه - ۱۱
- ۳۹- همان مأخذ، ص ۱۴. ۵۹ ره دلفه، ناله - ۱۱
- ۴۰- همان مأخذ، ص ۷۵. ۱۱۱ ره دلفه، ناله - ۱۱
- ۴۱- همان مأخذ، ص ۴۸. ۱۱۱ ره دلفه، ناله - ۱۱
- ۴۲- همان مأخذ، ص ۵۰. ۱۱۱ ره دلفه، ناله - ۱۱
- ۴۳- همان مأخذ، ص ۵۲. ۱۱۱ ره دلفه، ناله - ۱۱
- ۴۴- همان مأخذ، ص ۶۶. ۱۱۱ ره دلفه، ناله - ۱۱
- ۴۵- همان مأخذ، ص ۶۷. ۱۱۱ ره دلفه، ناله - ۱۱
- ۴۶- همان مأخذ، ص ۱۹۱. ۱۱۱ ره دلفه، ناله - ۱۱
- ۴۷- همان مأخذ، ص ۱۹۱. ۱۱۱ ره دلفه، ناله - ۱۱
- ۴۸- همان مأخذ، ص ۲۵۷. ۱۱۱ ره دلفه، ناله - ۱۱
- ۴۹- همان مأخذ، ص ۴۶۰. ۱۱۱ ره دلفه، ناله - ۱۱
- ۵۰- همان مأخذ، ص ۱۱۷. ۱۱۱ ره دلفه، ناله - ۱۱
- ۵۱- همان مأخذ، ص ۲۷۹. ۱۱۱ ره دلفه، ناله - ۱۱
- ۵۲- همان مأخذ، ص ۳۹۰. ۱۱۱ ره دلفه، ناله - ۱۱
- ۵۳- همان مأخذ، ص ۶۸. ۲۵۱ ره دلفه، ناله - ۱۱
- ۵۴- همان مأخذ، ص ۲۸۵. ۱۲۱ ره دلفه، ناله - ۱۱
- ۵۵- همان مأخذ، ص ۱۰۷. ۱۲۱ ره دلفه، ناله - ۱۱
- ۵۶- همان مأخذ، ص ۳۵۹. ۱۲۱ ره دلفه، ناله - ۱۱



۱۲۵۷
 ۲- مصنف: محمد فرهاد فارسی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۵، ج ۲، ص ۱۰۲-۱۰۳، ناله - ۶
 ۳- مصنف: ذبیح... همان، ج ۲، ص ۱۲۵۱
 ۴- مصنف: ذبیح... همان، ج ۲، ص ۱۱۵۷
 ۱۲۵۷
 ۱۲۶۱ ره دلفه، ناله ... اوجیه، دلفه - ۱۲
 ۱۲۶۱ ره دلفه، ناله ... اوجیه، دلفه - ۱۲
 ۱۲۶۱ ره دلفه، ناله ... اوجیه، دلفه - ۱۲